

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه‌ی ، یکشنبه ۱ آذر ۱۳۹۴ - ۱۰ صفر ۱۴۳۷

ادامه بحث در مورد وجوب کفر به طاغوت

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ  
يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا<sup>۱</sup>

گفته شد که محور بحث تبیین دو نکته است: معنای طاغوت و معنای کفر

کفر به طاغوت به معنای عدم تسلیم در مقابل طاغوت است. مرحوم راغب در مفردات در تبیین معنای کفر می‌فرماید:

و قد يعبر عن التبري بالكفر نحو: ثم يوم القيامة يكفر بعضكم ببعض... الآية [العنكبوت / ۲۵]<sup>۲</sup>

استدلال ایشان به آیه‌ی شریفه‌ی قرآن (عنكبوت ۲۵) است:

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ<sup>۳</sup>

در روز قیامت جهنمیان به یکدیگر کفر می‌ورزند.

در روز قیامت جای کفر و ایمان نیست و این که بعضی به بعضی کفر می‌ورزند یعنی بعضی از بعضی تبری می‌کنند.

۱. سوره نساء آیه ۶۰

۲. مفردات ألفاظ القرآن؛ ص: ۷۱۴؛ کفر؛ ص: ۷۱۴

۳. سوره عنكبوت، آیه ۲۵

مؤمنین به یکدیگر ابراز محبت می کنند ولی کفار نسبت به هم بیزار می شوند؛ زیرا هر کافری منشأ جهنمی شدنش را کفار دیگر می داند. راغب در تبیین این معنا به آیه ی دیگری هم استشهاد می کند:

وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِحِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ<sup>۱</sup>

ابراهیم علیه السلام مرد توحید است و منظور وی این است که من بیزاری می جویم از آنچه که شما می پرستید.

و راغب در ادامه می گوید:

و يقال: كَفَرَ فلان بالشَّيْطَانِ: إذا كفر بسببه، و قد يقال ذلك إذا آمن و خالف الشَّيْطَانِ

معنای آن این است که وقتی کسی ایمان آورد، با شیطان مخالفت کند و تسلیم او نشود.

فمن يكفر بالطاغوت ويؤمن بالله..

. کفر به طاغوت در واقع تبری و جدا شدن از آن است.

پس این که در آیه وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ عِلْتِ این که معنای تبری را عدم تسلیم دانستیم این است که بحث آیه ی قرآن در تحاکم است و تبری در این مقام به معنای عدم تسلیم در آن تحاکم است.

پس معنای آیه این می شود که افراد مأمورند که در مقابل طاغوت تسلیم نشوند.

مرحوم علامه طباطبایی در مورد آیه الكرسي می فرماید که کفر جنبه ی ترک دارد و کفر به طاغوت فقط به این نیست که انکاری در قلب باشد؛ بلکه به این است که جبهه گیری در برابر طاغوت داشته باشیم و با آن برخورد کنیم.<sup>۲</sup>

۱. سوره ابراهیم، آیه ۲۲

۲. ترجمه ی تفسیر المیزان، جلد ۲؛ صفحه ی ۵۲۶

پس بنا به فراز «و قد امروا ان یکفروا به...» اگر به معنای جبهه گیری در مقابل طاغوت باشد، چگونه می شود تسلیم آن بشویم؟ اگر ما باشیم و معنای طاغوت و کفر؛ این آیه ظهور در وجوب تشکیل حکومت ندارد، ولی نصّ است بر وجوب کفر به طاغوت.

### اثبات وجوب کفر به طاغوت از طریق دیگر

مطلب دیگری که در اینجا مطرح می شود این است که طریق دیگری هم برای وجوب کفر به طاغوت و حرمت تبعیت از او در این آیه داریم و غیر از مسیر فوق است:

با رجوع به خود آیهی شریفه (۶۰ نساء) که فراز: «یریدون ان یتحاکموا» تقریباً جملهی وسط آیه است و کنار هم قرار دادن صدر و ذیل آیه، عنوان آیه این است که کسانی که می پندارند ایمان آورده اند (یا واقعاً ایمان نیاورده اند و اظهار ایمان به نفاق می کنند یا این که جهل مرکب دارند و خیال می کنند که ایمان آورده اند) می توان این مطلب را فهمید که تحاکم به طاغوت دلیل بی ایمانی است و این مخصوص زمان خاصی نیست؛

اگر جملهی «و قد امروا ان یکفروا به» هم نبود، علامت بی ایمانی افراد - که شیطان اراده کرده آنها را گمراه کند، آن گمراهی بعید که قابل هدایت نباشند - تحاکم به طاغوت است.

مرحوم علامه طباطبایی جملهی جالبی در ذیل این آیه دارند:

یتحاکمون عند التنازع إلی الطاغوت و هم أهل الطغیان و المتمردون عن دین الله المتعدون علی الحق، و قد أمروا فی هذه الکتب أن یکفروا بالطاغوت، و کفی فی منع التحاکم إلیهم أنه إغواء لکتب الله و إبطال لشرائعه.<sup>۱</sup>

اگر هیچ دلیل دیگری برای کفر به ایشان نداشتیم، همین که کفر به طاغوت نداشتند و ارادهی تحاکم به طاغوت داشتند، دلیل کافی است برای این که اینها تمام شرایط را باطل کرده اند و کافر شده اند.

۱. المیزان؛ جلد ۴؛ صفحه ۴۰۳

به غیر از این دو آیهی دیگر هم در قرآن داریم که به همین معنا دلالت می‌کنند:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا<sup>۱</sup>

به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن حقیقی نخواهند بود، مگر آنکه تو را در آنچه میان خود نزاع و اختلاف دارند به داوری بپذیرند؛ سپس از حکمی که کرده‌ای در وجودشان هیچ دل تنگی و ناخشنودی احساس نکنند، و به طور کامل تسلیم شوند.

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ<sup>۲</sup>

مردم [در ابتدای تشکیل اجتماع] گروهی واحد و یک دست بودند [و اختلاف و تضادی در امور زندگی نداشتند]، پس [از پدید آمدن اختلاف و تضاد] خدا پیامبرانی را مژده دهنده و بیم رسان برانگیخت، و با آنان به درستی و راستی کتاب را نازل کرد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند. [آن گاه در خود کتاب اختلاف پدید شد] و اختلاف را در آن پدید نیاوردند مگر کسانی که به آنان کتاب داده شد، [این اختلاف] بعد از دلایل و برهان‌های روشن و آشکاری بود که برای آنان آمد، [و سبب آن] برتری جویی و حسد در میان خودشان بود. پس خدا کسانی را که ایمان آوردند، به توفیق خود به حقی که در آن اختلاف کردند، راهنمایی کرد. و خدا هر که را بخواهد به راهی راست هدایت می‌کند.

در این آیه سه مرتبه خداوند این نکته را بیان می‌کند که آمدن دین برای هدایت مردم است در آنچه که در آن اختلاف دارند. اصلاً نزول کتاب و ... برای این بوده که انبیاء میان مردم حکم کنند.

<sup>۱</sup>سوره نساء، آیه ۶۵

<sup>۲</sup>سوره بقره، آیه ۲۱۳

آیه شریفه، حکم «باغی» را مشخص می‌کند و می‌فرماید که باغی آن کسی است که بعد از حکم خدا، باز هم اختلاف کند.

با این همه تأکیدات آیات شریفه، نمی‌توان قائل شد که در دوران غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ما برای تحاکم و ... به طاغوت مراجعه کنیم و حکومت دینی تشکیل ندهیم.

## روایات منع تحاکم به طاغوت

به غیر از این آیات، روایاتی داریم که به همین دلالت می‌کنند

مرحوم شیخ در تهذیب روایت مسندی از ابی بصیر نقل می‌فرماید:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَحْرِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ - وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ فَقَالَ يَا أَبَا بَصِيرٍ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ عَلِمَ أَنَّ فِي الْأُمَّةِ حُكَّامًا يَجُورُونَ أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَعْنِ حُكَّامَ أَهْلِ الْعَدْلِ وَ لَكِنَّهُ عَنَى حُكَّامَ أَهْلِ الْجَوْرِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّهُ لَوْ كَانَ لَكَ عَلَى رَجُلٍ حَقٌّ فَدَعَوْتَهُ إِلَى حُكَّامِ أَهْلِ الْعَدْلِ فَأَبَى عَلَيْكَ إِلَّا أَنْ يُرَافِعَكَ إِلَى حُكَّامِ أَهْلِ الْجَوْرِ لِيَقْضُوا لَهُ لَكَ لَكَ مِمَّنْ حَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَ مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يَرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ<sup>۱</sup>

اگر حقی از تو به گردن کسی بود و زمانی که تو به دادگاه عدل دعوتش کردی، نپذیرفت و خواست که به حکام جور مراجعه کنی، این از همان کسانی است که مصداق یزیدون ان یتحاكموا الی الطاغوت هستند و ایمان نیاورده و منافق می‌باشد.

روایت دیگری که مرحوم شیخ در تهذیب از ابابصیر نقل می‌فرماید به این شرح است:

۱. الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۷، ص: ۴۱۱؛ باب کراهیه الارتفاع الی قضاة الجور؛ ج ۷، ص: ۴۱۱

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ يَزِيدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ هَارُونَ بْنِ حَمْزَةَ الْغَنَوِيِّ عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَيُّمَا رَجُلٍ كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَخٍ لَهُ مُمَارَاةٌ فِي حَقِّ فِدْعَاهُ إِلَى رَجُلٍ مِنْ إِخْوَانِهِ لِيُحْكَمَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ فَأَبَى إِلَّا أَنْ يُرَافِعَهُ إِلَى هَوْلَاءٍ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ الْآيَةَ<sup>١</sup>.

همچنین روایت دیگری که عیاشی از یونس مولى على عن ابى عبدالله عليه السلام نقل نموده است:

تفسير العیاشی عن یونس مولى علی عن ابى عبد الله ع قال: من كانت بينه وبين أخيه منازعة - فدعاه إلى رجلٍ من أصحابه يحكم بينهما - فأبى إلا أن يرفعه إلى السلطان - فهو كمن حاكم إلى الجبت والطاغوت - وقد قال الله يريدون أن يتحاكموا إلى الطاغوت - إلى قوله بعيداً<sup>٢</sup>.

روایت دیگری نیز از ابابصير از امام صادق عليه السلام:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَحْرٍ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ - وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ فَقَالَ يَا أَبَا بَصِيرٍ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ عَلِمَ أَنَّ فِي الْأُمَّةِ حُكَّامًا يَجُورُونَ أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَعْزِمْ حُكَّامَ أَهْلِ الْعَدْلِ وَ لَكِنَّهُ عَنَى حُكَّامَ أَهْلِ الْجَوْرِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّهُ لَوْ كَانَ لَكَ عَلَى رَجُلٍ حَقٌّ فَدَعَوْتَهُ إِلَى حُكَّامِ أَهْلِ الْعَدْلِ فَأَبَى عَلَيْكَ إِلَّا أَنْ يُرَافِعَكَ إِلَى حُكَّامِ أَهْلِ الْجَوْرِ لِيَقْضُوا لَهُ لَكَ مِنْ مِمَّنْ حَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ<sup>٣</sup>.

١. الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج ٧، ص: ٤١١؛ باب كراهية الارتفاع إلى قضاة الجور؛ ج ٧، ص: ٤١١

٢. تفسير العیاشی ج ١ ص ٢٥٤.

٣. الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج ٧، ص: ٤١١؛ باب كراهية الارتفاع إلى قضاة الجور؛ ج ٧، ص: ٤١١

این چهار روایت در تفسیر برهان در ذیل آیهی ۶۰ نساء (ج ۵ ص ۲۶۶) نقل شده است.<sup>۱</sup>

نکته‌ای در این روایات است که اگر ما باشیم و این روایات، ممکن است دلالت بر حرمت نداشته باشند، زیرا روایت مربوط به جایی است که تحاکم به حاکم دینی امکان داشته باشد و این در زمان معصوم علیه السلام بوده است. (هر چهار روایت از امام صادق علیه السلام است) حضرت در آن زمان افرادی را در مدینه و کوفه و شهرهای دیگر شیعه‌نشین معین کرده بودند که شیعیان برای اختلافاتشان به ایشان مراجعه کنند و به حکام خلیفه مراجعه نمایند.

امام صادق علیه السلام دو چیز را قرار دادند، یکی همین ریش سفیدی که از جریان‌سازی‌های ایشان بود (بزرگانی از قبایل و ... را برای رفع اختلاف بین شیعیان قرار داده بودند) که شیعه را به صورت یک انسجام و تشکیلات در مقابل تشکیلات حاکم تقویت و توسعه دادند. (حتی برای حلّ فصل برخی اختلافات مالی، مبلغی را به یکی از حکام منصوب از جانب خودشان قرار داده بودند) لذا حضرت می‌فرمایند کسی که از این محکمه‌های تشکیل شده با اذن نظام رویگردانی کنند و به محکمه‌های دستگاه‌های حکومتی مراجعه کنند، مصداق آیات نهی از تحاکم به طاغوت هستند.

حال ممکن است این نکته مطرح شود که روایات امام علیه السلام مربوط به زمان خودشان و دادگاه‌های تشکیل شده‌ی خودشان بوده است.

جواب این است که این اتفاقا دلالت قطعی‌تر دارد بر وجوب اقامه‌ی حکم؛ زیرا امام صادق علیه السلام در زمانی که دادگاه‌هایی وجود داشته، خودشان محکمه‌هایی به وجود آوردند؛ پس در زمان غیبت هم تشکیل دادگاه‌ها واجب است و چون تشکیل دادگاه، مستلزم تشکیل حکومت است، بایستی حکومت عدلی تشکیل بشود.

---

<sup>۱</sup>. (روایات تهذیب در جلد ۶ ص ۲۱۹ و ۲۲۰ و روایات تفسیر عیاشی در ج ۱ ص ۲۸۱)

اگر پیکره‌ی جریان‌ی شیعه شکل نمی‌گرفت و حفظ نمی‌شد، شیعه باقی نمی‌ماند؛ حتی اگر حاکم جور، علماء را به عنوان قاضی بگمارد، باز هم اثری ندارد، زیرا تحاکم در زمانی که حکومت دست دیگری است ضامن اجرایی ندارد (محاكمه و تعیین حق کافی نیست، اجرای آن مهم‌تر است) در چنین وضعیتی اگر قاضی حکم بر ضرر کسی که وابسته به دستگاه حکومتی است صادر نماید، هیچ اثری نخواهد داشت.